

## ابوطاهر

## شرف الدین

ابوطاهر سعد بن علی بن عیسی القمی. ملقب به شرف الدین و وجیه الملك، از جمله وزرای سلطان سنجر (۵۱۲-۵۵۲) است. در اوایل شباب از زادگاه خویش قم، بیفداد رفت و پس از مدت کوتاهی سکونت در آن شهر بزرگ کسب شهرت نمود و از ملازمان هارن (صاحب دیوان هرن فر مانده کل سپاه) ملکشاه سلجوقی گردید آنگاه از بیفداد بخراسان آمد و چون مردی دیندار و متشرع و کریم بود در سال ۴۸۱ هجری که راهبای مرو از عامل (ظاهر آسمنی حاکم) خود تظلم کردند، خواجه نظام الملك شغل عاملی و ضبط مرو را بوی وا گذاشت و در منشور او وی را بلقب وجیه الملك ملقب ساخت. ابوطاهر مدت سی و چهار سال یعنی تا سال ۵۱۵ که سی سال بعد از فوت نظام الملك و ملکشاه و مصادف با حکومت سلطان سنجر است با آنکه حوادث گوناگون از جمله قتل نظام الملك و کشمکشهای بسیار میان فرزندان ملکشاه روی داد، و همچنان بدین شغل باقی بود پس از آن صاحب دیوانی و والده سلطان سنجر ارتقاء یافت و چون شهاب الاسلام عبدالرزاق وزیر سنجر و از اقارب نظام الملك در گذشت در اوایل سنه ۵۱۵ بمناصب وزارت سلطان رسید. خواند میر صاحب حبیب السیر گوید: «شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی القمی در شهرور سنه احدی و ثمانین و اربعمائه (۴۸۱) بموجب پروانچه (منشور) خواجه نظام الملك ضابط و عامل سرکار مرو شد و ملقب بوجیه الملك گشت و بعد از آنکه مدتی مدید (۳۴ سال) بسر انجام آن مهم پرداخت و زارت والده سلطان سنجر تعلق بوی گرفت و چون آفتاب حیات شهاب الاسلام بسرحد زوال انتقال یافت. گو کب وجیه الملك بدرجه کمال رسید و برمسند وزارت سلطان سنجر نشست اما بموجب: اذاتم امر دناتقصه، پس از آنکه سه ماه بدان امر مشغولی کرد و بوی بجهان جاودان آورد» (جلد ۲ ص ۵۱۳) وزرای دیگر سلطان سنجر بقیر از شهاب الاسلام مذکور که در نسخ و احوال الصدور باختلاف شهاب الدین ابوالمعاسن و شهاب الاسلام عبدالدوام نیز ذکر شده عبارت بودند از: معین الدین مختص کاشی؛ یغان بك کاشغری، قوام الدین ابوالقاسم، ناصر الدین طاهر بن فخر الملك که بترتیب قبل و بعد از ابوطاهر مقام صدارت سنجر داشتند ولی هیچیک در طول وزارت خود با آنکه مدت وزارت وی بسیار کوتاه بود شهرت و وجاهت او را احراز نکردند

امیر معزی متوفی بسال ۵۴۲ امیر الشعراى ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) و سلطان سنجر یکی از قصاصه معروف خود را قبل از اینکه ابوطاهر بوزارت برسد ظاهر آ در ابتدای حکومت او در مرو مابین سالهای ۴۸۱ و ۵۱۵ در مدح وی ساخته است. هر چند بوضوح نام ابوطاهر

شرف الملك در آن قصیده نیامده ولی بنا بر استنباط علامه فقید میرزا محمد خان قزوینی: «قصیده ذیل چنانکه از خود آن صریحاً مستفاد میشود در مدح شخصی است که کنیه او ابو طاهر است و نام او از ماده سعادت مشتق است چنانکه گوید: «ابو طاهر طاهر نسب نامش سعادت را سبب». و لقب او شرف الدین است چنانکه گوید: «دین محمد را شرف اصل شریعت را کف» و در خراسان و در مرو شاهجان اقامت داشته است چنانکه گوید: «شد در خراسان نام او چون نام تبم در یمن» و نیز گوید: «فرمانبر توانس و جان در شهر مرو شاهجان» و شخصی با این اسم و لقب و کنیه و محل اقامت که معاصر معزی هم باشد کسی دیگر نمیتواند باشد بلا شبهه چو شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی القمی الوزیری...» در آن قصیده معزی مراتب فضل و کرم شرف الدین را ستوده و در بخشش وی را تالی معنی زانده و سیف ذوی زبان از اجواد و بخشندگان معروف عرب دانسته است. اینک اصل قصیده:

ای ساربان منزل مکن جز درد یار یار من	تا بیک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن
ربیع از دلم بر خون کنم خاک دمن کلکون کنم	اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ابوان همی بینم تهی	وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند بی	بر جای چنک و نای و نی آواز ز اغست و زغن
از خیمه تا سمدی بشد و ز حجره تا سلمی بشد	وز حجله تا لیلی بشد گومی بشد جانم زتن
توان گذشت از منزلی کانجا نیفتد مشکلی	وز قصه سنکین دلی نوشین لب و سیمه بن ذقن
آنجا که بود آن دلستان بادوستان در بوستان	هد کرد و ره و امکان شد گورو کر کس را وطن
ابراست بر جای قمر زهراست بر جای شکر	سنک است بر جای کهر خارا است بر جای سمن
آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا	جای شجر گیرد کیا، جای طرب گیرد شجن
کاشی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم	دیوار او بینم بغم مانند پست شمن
تمالهای بوالعجب حال آوریده بی سبب	گومی در دیدند ای عجب بر تن ز حسرت بیرهن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این پشراها و انگون	دیوار کی گردد کنون کرد و یار باومن
یاری برخ چون ارغوان، حوری بتن چون پرنیان	سروی بلب چون ناردان ماهی بقدر چون نارون
نیرنگ چشمه او فره بر سیمش از عنبر زره	زلفش همه بند و کره جمعش همه چین و شکن
تا از بر من دور شد دل از برم رنجور شد	مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن
از هجرا و سر کشته ام تخم صبوری کشته ام	مانند مرغی کشته ام بریان شده بر با بزمن
اندر بیابان سها (؟) کرده عنان دلرها	دردل خیال از دها در سر خیال اهرمن
که با پلنگان در کمر که با گو زنان در شمر	که از رفیقان قمر که از ندیمان پرن
پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش منزلم	بر بیسراگی معلم در کوه و صحرا کامرن
هامون گذار و کوه و شول بر مجمل کرده خوش	تا روز هر شب بارکش هر روز تا شب خارکن
هامون نوردی تیز رواندک خور و بسیار دو	از آهوان برده گرو در پویه و در ناختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان	چون آتش خاک کی روان در کوه سار و در عطن



سیاره در آهنگ او حیران زبس نیرنگ او  
 گردون بلاش یافته اختر زمانش تافته  
 در پشت او مرقد مرا وز گام او سودد مرا  
 دین محمد را شرف اصل شریعت کشف  
 بو ظاهر ظاهر نسب نامش سعادت را سبب  
 آن کامگار محتمل، نیکو خصال و نیکدل  
 او را میسر مهر و کین او را مسلم تخت و وزین  
 هنگام نفع و فائده، افزون زمین زائده  
 از غایت انعام او وز منصب و انعام او  
 آزادگان بابرک و ساز از نعمت او سرفراز  
 اسرار او صافی شده از باطل و از بیبده  
 دستش که رفه قلم حداست بر دفع ستم  
 آنکس که او را آورید آورد لطف جان پدید  
 ای راه و سمت خسروی، ای نظم و نثر معنوی  
 ای در شرر مانند آن گامد ز صبح غیب دان  
 و صاف تو هر خاطر می مداح تو هر شاعری  
 آنکس که در هر کشوری بگماشت دانادوری  
 از اهتمام عقل تو وز احتمال فضل تو  
 هر دشمنی کا اندر جهان کومر تو را کرد امتحان  
 هر کس که با تو سر کشد گردون بر او خنجر کشد  
 اعمال را والی کنی کار هدی عالی کنی  
 هر که امان خواهد از تو یانام و نان خواهد از تو  
 گر غایبم وز حاضر از نعمت تو شاگردم  
 مدح تو بنگارم همی شکر تو بیکندارم همی  
 مشر ز طبع من زلال مشناس در شرم خلل  
 تغذ بدیع است این نمط، در درج بیسپه و غلط  
 تمامه نسان بر رزان بندد حلی بادوزان  
 بادت بقای سرمدی امروز تو خوشتر زدی  
 کیوان ز چرخ هفتمین دوزیر پای تو زمین  
 فرمانبر تر انس و جان در شهر مر و شاه جهان  
 فرمان تو نفی بلا عبرت موبد در ملا تانفی را گویند  
 (برای اطلاع از معانی لغات مشکل این قصیده و شرح آن رجوع کنید به بیست مقاله تزیینی  
 قصیده معزی صفحات ۷۵ - ۸۴) بنا ب نقل حبیب السیر سه ماه مدت وزارت ابوظاهر شرف  
 الدین بود و بادر گذشت او در ۲۵ محرم سال ۵۱۶ پایان یافت و بنا بر نقل صاحب جامع التواریخ  
 قبر او در طوس در جوار مرقد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و قریه ای نیز وقف مزار او بوده است